

سردار کابلی

-۲-

پس از تبعید امیر یعقوب خان بهند که چند روز بعد از خلعش از امارت افغانستان در اوائل سال ۱۲۹۷ هجری قمری انجام شد برادرش سردار ایوب خان مدتی باقوای انگلیس و امیر عبدالرحمان خان مشغول زدو خورد گردید و حتی در چند جا توانست ششستهای سختی با آنها وارد آورد اما آخر الامر خصم بر او غالب آمد و درهرات آخرین شکست را خورد و با کسانش بایران فرار کرد.

امیر عبدالرحمان خان که در ماه رمضان سال ۱۲۹۷ مطابق با ۱۸۸۱ میلادی بر تخت سلطنت افغانستان جلوس نمود گویی زمانه این بیت طرفه بن عبدرا بگوشش فرو خواند:

يا لك من قنبرة بمعمر ^{مطالبات} خلا لك الجو فیبضی واصفری

پیش از هر کار با نهایت شدت و قساوت شروع بزجر و حبس و قتل طرفداران امیر شیرعلیخان و پسرانش کرد و در این کار بجدی سمیت نشان داد که یادآوری بعض اقداماتش را من توهینی بملت شریف و دیندار افغانستان میدانم و با آنکه مردانگی جزء خمیرمایه وجود مردان شجاع افغان نیست و بعضی مورخین غیر - افغانی نوشته اند این صفت پسندیده در افغانستان عمومیت دارد که وقتی یکطرف جنگ شکست میخورد و سرکرده فرار میکند عده او جزء قوای طرف مقابل میشود او هم با آغوش باز آنها را میپذیرد و سابقه را بکلی فراموش مینماید با اینحال امیر عبدالرحمان خان این سنت جاری را (که در نهج البلاغه نیز

توصیف گردیده و امیر المؤمنین علی علیه السلام رعایت آنرا ببلشکریان خود گویند کرده است) نادیده گرفت و هر کس را که زعمانی با امیر شیرعلیخان و فرزندانش همکاری میکرد یا دوستی داشته است بزشت‌ترین صورتی نابود ساخت.

او آخوند عبدالرحیم را که از بزرگان علماء حنفی بود و در خرقه شریف تحصن بسته بود بقوه قهریه بیرون کشید و بدست خو بقل رسانید و سردار عبدالقدوس خان که پسر سردار محمد خان برادر امیر دوست محمد خان بود مأهوریت داد متهمین بمخالفتش را منکوب نماید او هم چندین هزار هزار قرلباش و هزاره را با وضعی فجیع کشت و باین بهانه در صدد قلع و قمع مسلمانان شیعیه برآمد، عملیات این شخص جنان صفت خونینی در تاریخ افغانستان بار نمود که بعدها مورخین منصف افغانی در کتب خود بزشتی زیاد از او نام بردند شکی نیست که امیر عبدالرحمان خان یکی از امراء نامدار و با تدبیر و با سیاست افغانستان است اما سفاکیهای او را هرگز تاریخ فراموش نمیکند، چنانکه نوشته‌اند او برای تشفی نفس خشمگین خود دستور داد یکی از طرفداران سردار ایوب خان را در قفس آهنین گذارده از سر چنار عظیمی بیا زند که رویش بطرف مغرب باشد تا چه وقت ایوب خان از ابران در رسد و آنقدر این قفس آویخته ماند که استخوانهای شخص مذکور در آن پوسید.

اینگونه وقایع باعث گردید که امیر یعقوب خان و عسکانش در هند و سردار ایوب خان و کسانش در ایران نتوانند بهیچ روی اندیشه یا گشت بافغانستان را در دماغ خود راه دهند بنا بر این هر دو از دور بادللی آکنده از سرت ناظر حوادثی بودند که در این کشور جریان داشت

با اینکه راه بازگشت بافغانستان از هر طرف بر روی این دو نفر بسته شده بود معذالك امیر عبدالرحمان خان از رعایت حرم غافل نماند و بواسطه روابط دوستانه‌ای که با نائب السلطنه‌های هند و دربار ایران برقرار کرده بود باین سلسله اقدامات بعمل آورد تا امیر یعقوب خان دهند تحت مراقبت و فشار شدیدتری واقع شد و سردار ایوب خان هم در ایران تحویل انگلیسها گردید، بدین ترتیب زمام امارت و حکومت افغانستان از دست پسران امیر شیرعلیخان بیرون رفت و بدست امیر عبدالرحمان خان برادرزاده امیر شیرعلیخان افتاد و تلك الايام نداد لها

بین الناس هر کسی پنجروزه نوبت اوست .

كأن لم يكن بين الحجون الى الصفا

انيس ولم يسمر بمكة سامر

بلى نخن كنا اهلها فابادنا

صروف اللیالی والجدود العواثر

برائروارد شدن فشار شدید در هند بر امیر یعقوب خان وحیس او همراهانش مانند بخت و شادی از پیرامونش متفرق گردیدند و گویی شاعر این رباعی را از زبان حال او گفته بوده است:

دیشب من و بخت و شادی وغم باهم

کردیم سفر بملک هستی ز عدم

چون نوسفران بنیمه ره بخت بخت

شادی ره خود گرفت ، من ماندم وغم

اما باید اعتراف کرد که همراهان با اختیار از اطراف امیر یعقوب خان پراکنده نشدند بلکه بزور آنها را جدا ساختند و بستم او را باغم تنها گذاردند و گرنه آنان در چنان حالی مخدوم خویش را رها نمی ساختند و در دیار غربتش بدست بی کسی نمی سپردند، میدانم بر سردیگر کسان آن جمع چه آمد ولی سردار نورمحمد خان بشهر «لاهور» افتاد او مدت هفت سال در آنجا مجبور باقامت گردید چون آب و هوای لاهور برایش ناسازگار بود و امیدی هم نداشت که بتواند بوطن بازگردد در سال ۱۳۰۴ هجری قمری از نایب السلطنه هند اجازه خروج از هند را خواست، با این تقاضا موافقت شد اما بشرط اینکه بافغانستان نرود او هم که با اوضاع و احوال نامساعدی که در کشورش جریان داشت خود هیچگاه نمیخواست و نمیتوانست بافغانستان برود این شرط را پذیرفت و در همان سال رهسپار عراق گردید و مجاورت عتبات عالیات شد.

در عراق سردار نورمحمدخان بیشتر در نجف و کاظمین اقامت داشت بیغداد نیز زیاد سفر میکرد و در هر کجا بود اوقاتش صرف عبادت و زیارت و دید و بازدید علماء میشد، در تابستانها از سورت گرمای عراق روی بر تافته بایران میآمد و در نواحی غربی کشور ما بسر میبرد در نتیجه این مسافرتها کم کم با

سرشناسان و علماء کرمانشاه دوست گردید و آنان او را تشویق کردند بایران آید و در شهر زیبا و خوش آب و هوای کرمانشاه اقامت گیرند او نیز پذیرفت و در سال ۱۳۱۰ قمری پس از شش سال توقف در عراق بایران آمد و در شهر کرمانشاه متوطن گردید.

از دوستان بسیار نزدیکش در کرمانشاه مرحوم حاج سید حسن کزازی بوده که از علماء خوش مشرب و ادیب بشمار میرفته است او سردار نور محمد خان پیشنهاد مینماید جهت اشتغال خاطر املاکی در کرمانشاه اجاره نماید او هم اینکار را میکند و اداره امور املاک را بدست گماشتگان خویش میسپارد.

در اینجا بمناسبت یاد مرحوم حاج سید حسن کزازی میخوایم بعنوان تفتن درسرخن برای خوانندگان عزیز حکایت کنم که اینمرد با وجود تبحری که در فقه و اصول و ادبیت داشته سخت علاقه مند بحساب زبر و بینه بوده و مدام فکر میکرده عدد زبر و بینه این کلمه یا جمله مطابق با عدد کدام اسم یا جمله است ؟ هزاران کلمه و جمله مطابق پیدا کرده بوده که دفاتر متعدد و بزرگی از آنها فراهم آمده است، قسمتی از آثار فکری او در این موضوع بصورت کتابی سالها پیش در کرمانشاه بچاپ رسیده است و من نمیدانم جز بعض فرق مستحدثه آیا عاقلی هم یافت میشود که حق و باطل و خوب و بد چیزها را با حساب زبر و بینه بخواند ثابت و قبول نماید؟ آیا چنین کسی نمیفهد که مخالف او نیز همین حسابها را میتواند بنفع خود بکند چنانکه کرده اند .

باری ؛ در ایران اوقات سردار نور محمد خان بعبادت و سرکشی املاک متعددی که اجاره کرده بوده است میگذشته و جز طبقه علماء یا هیچکس دوستی و معاشرت نمیکرده است و چون از امور ملکداری و کشت و زرع اطلاع کافی داشته طولی نمیکشید که خود نیز املاکی خریداری میکند و یکی از ملاکین عمده شهر بشمار میرود.

سردار نور محمد خان هنگامیکه بعراق و ایران آمده علاوه بر افراد خانواده چندین مستخدم هندی و افغانی و تعدادی غلام و کنیز همراه داشته است و چون در این دو کشور مستقر میگردد جماعتی از کسان و خویشانش هم از افغانستان مهاجرت میکنند و نزد او میآیند ، این گروه که قریب هفتاد ،

هستاد نفر بود اما در کرمانشاه در خانه‌های مجاور خانه سردار سکونت داشته‌اند و آن‌که مردان آنها هر یک بکاری مشغول بوده‌اند معذالک هر جاکه سردار می‌رفته در ، پانزده نفر از آنها همراهش حرکت می‌کرده‌اند و بعلمت اینکه لباس فغانی در برداشته‌اند با آن عمایه‌های تاجدار (لنکوته) این جماعت در تمام شهر سرشناس بوده و همه آنها را میشناخته‌اند .

او باعمال مذهبی سخت پای‌بند بوده و نماز رادر مسجد میخوانده‌است در دینداری و تصلب در تشیع معروف بوده و هر ساله مجلس با شکوهی جهت عزاداری خا‌س آل‌عبا برپا میساخته‌است که اکثر اهالی شهر بعلمت اینکه معتقد بوده‌اند مجلس برپا نیست در آن شرکت می‌جسته‌اند ، او بحسن رفتار و سیرت نیک شهرت فراوان داشته و بهمین سبب تازنده بوده مورد تجلیل و تکریم تمام طبقات بوده‌است .

سردار نور محمد خان مدت چهارده سال با خوشنامی و عزت و احترام در کرمانشاه اقامت داشته‌است ، تا اینکه در شب دهم ماه ذیحجه سال ۱۳۲۴ در همس شهر بدرود زندگی میکوید و جنازه‌اش را طبق وصیت بنجف اشرف حمل میکنند ، تاریخ وفات او را دوستش مرحوم حاج سید-حسن کزازی سابق الذکر اینگونه منظم ساخته‌است :

نور محمد چودست شست زدنیبا باقدم بمدق رفت جانب عقبی
سال وفاتش سؤال چون زخرد شد گفت : بحق جان سپرد لیله اضحی

پسران سردار نور محمد خان در حین فوت دو نفر بوده‌اند ؛ بزرگتر حمید قلیخان و کوچکتر حمفر قلیخان نام داشته‌است ؛ هر دو اهل علم و فضل بودند ولی برادر بزرگتر که شرح حال او باعث نوشتن این سطور گردیده‌است مقامی بس عالی داشت و عظمت مقامش بحدی بود که علم و فضل برادر کوچکتر تحت الشعاع واقع شده بود و کم کسی متوجه معیار آن میگرددید.

برادر کوچکتر سالها پیش از برادر بزرگتر از دنیا رفت و من در آغاز جوانی خود او را دیده بودم گمان میکنم در حدود سال ۱۳۱۰ هجری شمسی فوت کرد ، مانند برادر متوسط القامه اما لاغر بود ، ریشی تنگ و کوتاه و چهره‌ای گندمگون داشت ، خط نسخ و نستعلیق را خوب مینوشت و از علوم ریاضی و

ادبیات زبانهای انگلیسی و عربی بهره‌ای کافی داشت. در کتابخانه مرحوم سردار کابلی چندین کتاب در علوم مختلفه می‌دیدم که مرحوم جعفر قلیخان بر آنها حواشی و تعلیقات نوشته بود از آنجمله تفسیر «مجمع‌البیان» چاپ میرزا موسی را تماماً تصحیح کرده و بر آن حواشی فاضلانه نوشته بود.

زمانی که من او را می‌دیدم بر خلاف برادرش لباس متحدالشکل ایرانی در بر می‌کرد، مردی متواضع و کم حرف و وارسته بود و فرزندان بی‌جاگذازد که در سالهای ۱۶ و ۱۷ اغلب اوقات آنها را با فرزندان برادرش مشغول تحصیل می‌دیدم، رحمة الله علیه رحمة واسعة.

اما برادر بزرگتر (حیدر قلیخان) که وارث لقب و عناوین پدر بود و مراد از «سردار کابلی» مطلقاً اوست فهو جامع شتات المفایر، المقتخر بها علی الاوائل والاواخر، الضارب فی کل فن بسهم، والقارع صفاة کل قریحة وفهم علامة الزمان و نادرة الدوران، الذی تمجز عن احصاء فضائله الاقلام و یضیق عن شرح محاسنه فم الکلام، قد جمع الله فیہ من الخصال النفسانية والعلوم الکثیرة المتنوعة ما لم یجتمع فی احد من قرانه. ولما کان ارفع مقاماً من ان یصفه لسان الکلیل او یخرج عن عهدة شیء من ثناءه قلمی الضئیل، فالجری ان اصفه بما وصف به ابن معصوم المدنی فی السلافة بعض اعلام عصره فقال: «امام المعانی والبیان والمغنی فضله عن الايضاح والتهیان، ومن علیه المعول فی بیان کل مختصر ومطول، اشرقت بالفضل اقماره وشموسه وزخر بالعلم عیابه وقاموسه، سمع فوعی وجمع فاعوی، جاء منقطع القرین ویکثر بمحفوظاته رمال بیرین فدوخ صیته الاقطار وطارد کره فی منابت الارض واستطار»

و بالجمله؛ کان قدس الله سره من اعیان اهل الفضل والکمال واکابر ارباب المعرفة والافضال. کثیر الاطلاع فی فنون مختلفة وواسع الباع فی علوم متفرقة وهو كما قال الشاعر العربی:

کأن وفوده من کل قطر تسیر الیه خط مستقیم

هو البحر المحيط وای بحر سواه مرام ساحله عذیم

و کأنه فی حقه قال الشاعر الفارسی:

پدری را که این چنین خلف است مادری را که این چنین پسر است

آفتابش بر آسمین قباست ماهتابش بر آستان دراست

(ناتمام)